

آموزش دادن آموزش دهندگان

جد کتسر

ترجمه ی: بهزاد اسدی

مفهوم "آموزش دادن آموزش دهندگان" که نخستین بار به عنوان بخشی از تزه‌های فوئرباخ (۱۸۴۵) پس از مرگ مارکس منتشر شد ماتریالیسم یکی دیگر از هگلی‌های چپ، یعنی لودویک فوئرباخ را، بخاطر خصلت نظروزرانه (*anschauend*) و یکسویه بودنش مورد نقد قرار داد. استدلال مارکس این است که فوئرباخ حس‌پذیری (*Sinnlichkeit*) جهان تجربه ما و تاثیر آن بر آگاهی مان را می‌فهمد اما قادر نیست توضیح دهد که پراکسیس ما چگونه این جهان را برمی‌سازد. براین اساس فوئرباخ متوجه این واقعیت نیست که ما وقتی با جهان روبرو می‌شویم با حاصل کار خودمان و در واقع با خودمان مواجه می‌شویم، بعدتر گئورگ لوکاچ این واقعیت را به عنوان یکی از شروط شیء‌وارگی توصیف می‌کند. مارکس در ادامه می‌گوید که هر ماتریالیسمی که نقش دگرگون‌کننده پراکسیس ما را نادیده بگیرد- منفیتی که از نظر هگل در مرکز سوژکتیویته است- نه تنها ما را از فهم حقیقت تجربه بلکه از درک اهمیت پراکسیس انقلابی نیز محروم می‌کند. در نتیجه نقش ما محدود می‌شود به آنچه که ژاک رانسیر (Rancière 2003, 132) نظروزی عقیم یا لوکاچ (Lukács 1971, 38) به عنوان "موضع قدرگرایانه" می‌نامد. با چنین نقشی کار چندانی جز تفسیر جهان از ما ساخته نیست، در حالی که تز یازدهم مشهور مارکس درباره فوئرباخ اعلام می‌کند که وظیفه تغییر جهان است. هرچند تز یازدهم همچنان مشهورترین تز در میان تزه‌هاست اما تز سوم - آنجا که خاطر نشان می‌سازد "ضروری است که آموزش دهنده نیز آموزش داده شود" شاید در پروژة انتقادی مارکس و تاریخ خود انتقادی در سنت مارکسیستی حاوی بصیرت افزون تری است. قبل از پرداختن به معانی روش شناختی و نظری و پداگوژیکی مدعای مارکس تز مربوطه را ببینیم:

نظریه ماتریالیستی مبنی بر این که انسان‌ها محصول شرایط (*Umstände*) و تربیت اند (*Erziehung*) و بنابراین انسان‌های تغییر یافته محصول شرایطی دیگر و تربیتی تغییر یافته، فراموش می‌کند که این انسان‌ها هستند که شرایط را دگرگون می‌کنند و ضروری است که آموزش دهنده خود نیز آموزش داده شود. از این رو این نظریه در نهایت جامعه (*Gesellschaft*) را به دو بخش تقسیم می‌کند، که در آن یکی بر جامعه سیطره دارد. (Marx 1978, 144)

نتیجه روش شناختی مارکس از این تز این است که این ما، موجودات فانی صرف هستیم که، شرایط را تولید می‌کنیم و شکل می‌بخشیم و بالعکس شرایط نیز ما را تولید می‌کند و شکل می‌دهد؛ از این رو روش شناسی ما باید شامل روش‌های تاریخی و دیالکتیکی قادر به فهم این روابط چند جانبه و مداوم باشد. در این چارچوب، پراکسیس ما همچون "آموزش دهنده‌ای" است که شرایط مادی و روابط اجتماعی‌ای را که باورها، ارزش‌ها و چارچوب‌های معرفتی ما را می‌سازد، شکل می‌بخشد و آموزش می‌دهد. به طور خلاصه می‌توان گفت ما شرایط مادی پرورش (*Erziehung*) خودمان را خود تولید می‌کنیم و این رابطه تاریخی را صرفاً می‌توان به صورت دیالکتیکی و در پیوند با نقش مرکزی پراکسیس در این چارچوب فهمید.

برای احتجاج درباره این موضوع باید معنای دوم ادعای مارکس که به تئوری مربوط است را نشان داد. نقد فوئرباخ توسط مارکس، خود نوعی آموزش دادن آموزش دهنده است البته به این خاطر که فوئرباخ آموزگار مارکس بوده است. مارکس بیشتر در پی این است که پراکسیس را در مرکز تولید تئوری قرار دهد. مارکس خاطر نشان می‌کند که ماتریالیسم بدون پراکسیس "در نهایت به تقسیم جامعه (*Gesellschaft*) به دو بخش منتهی می‌شود که بخشی از آن بر جامعه تفوق می‌یابد". مارکس در اینجا به جدایی تئوری و عمل که منجر به ارتقاء یافتن و ناپاسخگو شدن تئوری می‌شود اشاره دارد. ادغام کردن پراکسیس با تولید تئوری، تئوری را زمینه‌مند کرده و مانع از آن می‌شود که از اقتداری کورکورانه و شی‌واره شده و مفروض و فراتاریخی برخوردار شود. تئوری باید در آنچه که کورنل وست مخمصه‌ی زندگی می‌نامد باقی بماند و در برخورد با شرایط مادی موجود تابع بازنگری باشد؛ آن هم در چارچوبی که پراکسیس در بطن آن است.

این مفهوم (تئوریک) خودانتقادی "آموزش دادن آموزش دهندگان" سنتی را در درون به اصطلاح مارکسیسم غربی شکل داد- کسانی نظیر کارل کرش، گئورگ لوکاج، آنتونیو گرامشی تا مکتب فرانکفورت، موریس مرلوپوتی، ژان پل سارتر، برعلیه دترمینیسم سفت و سخت بین الملل دوم و مارکسیسم "علمی" اتحاد جماهیر شوروی که آشکارا قائل به جدایی واضحی میان تئوری از عمل است، به روش های دیالکتیکی و تاریخی و مرکزیت دوباره مفهوم پراکسیس حیاتی دوباره بخشیدند. سارتر این دیدگاه را این گونه توصیف می‌کند: انسان‌ها و چیزها ناچار بوده‌اند که پیشاپیش تسلیم ایده ها باشند. تجربه وقتی پیش بینی‌های [تئوریک] را تایید نمی‌کرد تنها می‌توانست غلط باشد. (Sartre 1963, 23)

اندیشه مارکسیسم ضد استعماری این سنت انتقادی و پراکسیس محور را ادامه داد. برای نمونه فرانتس فانون سارتر را به خاطر طرز برخوردش با پراکسیس (جنبش) سیاهان یا آنچه که فانون "روشنفکرانه کردن" وجود انسان سیاه پوست می‌نامد مورد سرزنش قرار داد (Fanon 2008, 113). در زمینه نژادپرستی استعماری، سارتر تجربه زیسته (جنبش) نگرتیود و مبارزات سیاهان را به لحظه‌ی دیالکتیکی مفروض و مقدر شده‌ای برای نفی تقلیل داد. فانون نوشت چنین تئوری "من را" (وجه مفعولی) از "خودم" (وجه فاعلی) جدا می‌کند. این امه سزر، مرشد فانون بود که مستعمره‌سازی و شیء-سازی را معادل می‌دانست (C saire 2001, 42) و یادآور می‌شد که در مستعمرات "مردمان سیاه به صورت مضاعف پرولتر و نیز بیگانه شده بودند." یعنی هم به عنوان کارگر و هم به عنوان انسان‌های سیاه پوست. با در نظر گرفتن این شرایط، فانون در کتاب دوزخیان زمین (۱۹۶۱) اشاره می‌کند که "یک تحلیل مارکسیستی وقتی به موضوعات استعماری می‌پردازد همواره باید تا حدودی بازتر شود با در نظر گرفتن شرایط مادی زندگی و کار و مقاومت ضد استعماری سیاهان، لازم بود که آموزش دهنده آموزش داده شود و در تئوری مارکسیستی بازنگری به عمل آید.

معنای سوم "آموزش دادن آموزش دهنده"، معنایی پداگوژیکی و به دگرگون ساختن رابطه معلم - دانش آموزی اشاره دارد. درست به مانند آنچه در مورد ارتقاء تئوری گفته شد، در اینجا نظرگاه پدرسالارانه معلم به عنوان استاد در معرض نقد است. تئوری معطوف به نظرگاه که اساسا توسط تئوریسین‌های فمینیست توسعه داده شد، پاسخی انتقادی است به ساختارهای سنتی اقتدار معرفتی؛ چرا که به معرفتی که ریشه در پراکسیس کسانی که سلطه را تجربه می‌کنند و در مبارزات اجتماعی درگیر شده‌اند، تکیه دارد. پاتریشیا هیل کالینز یادآور می‌شود که این معرفت موقعیت‌مند معمولا از تئوری

معیار دانشگاهی فاصله دارد و در قالب شعر، موسیقی و مقاله و مانند آن در می‌آید. (Hill Collins 2000, 9) در ارتباط با همین بحث، پائولو فریره مدل سنتی آموزش بانکی را که در آن دانش آموزان منفعل سپرده‌های معرفت را از معلم دانای کل دریافت می‌کنند زیر سوال می‌برد. او می‌نویسد "دانش‌آموزان که همچون برده در دیالکتیک هگل بیگانه شده‌اند با پذیرفتن نادانی خود وجود معلم را توجیه می‌کنند، اما برخلاف برده هرگز پی نمی‌برند که آنها نیز معلمان را آموزش می‌دهند" (Freire 1993, 92). در مدل بدیلی که فریره ارائه کرد و دهه‌ها آن را به کار گرفت، یعنی "پداگوژی برای ستمدیدگان"، هر طرف این دیالکتیک همزمان هم معلم است و هم دانش آموز. و رانسیر نیز در پاسخ به معلم خودش، یعنی آتوسر که از مدل بانکی استفاده می‌کرد بود که خواهان استفاده از "روش برابری" بود که با فرض هوش برابر آغاز می‌شود و از منطق توضیح پرهیز می‌کند (Ranciere 1991, 12). هرکدام از مثال‌های مربوط به آموزش دادن آموزش‌دهنده پاسخی انتقادی است به تقسیم سنتی معلم و دانش آموز و حوزه‌های تولید دانش را مورد بازبینی قرار می‌دهد و عناصری را که تولید دانش به پراکسیس آنها بستگی دارد در مرکز اهمیت قرار می‌دهد.

هر سه معنای فراخوان مارکس برای آموزش دادن آموزش‌دهنده - معنای روش شناختی، نظری و پداگوژیکی - متکی بر روش دیالکتیکی است و در پی تثبیت وحدت بنیادی تئوری و عمل است. ماهیت بازانديشانه‌ی تز سوم مارکس، که کمتر از آنچه باید به آن توجه شده، تا جایی که به گرایش‌های خود انتقادی مارکسیسم بها می‌دهد ضامن موضوعیت داشتن مارکسیسم است و این ویژگی قطعا آن را مستحق بازشناسی وسیعتری از آنچه تا به حال به دست آورده می‌کند.

یادداشت‌ها

۱- هگل عنوان ساخته اثبات مفاهیم در فعلیت‌یابی آنها در جهان از طریق تبدیل قطعیت بدون میانجی به حقیقت وساطت یافته یافت می‌شود در حالیکه مارکس معتقد است این فعلیت‌یابی ثمره پراکسیس است و نادیده گرفتن آن سبب تیره و تار شدن ماهیت حقیقت می‌شود.

۲- برای درک اهمیت منظر پرولتاریایی در ماتریالیسم دیالکتیک بنگرید به مقاله "مارکسیسم ارتدکس چیست" لوکاچ

ترجمه از:

Kautzer ,Chad, 2018. Educating the Educators in Krisis Issue 2

منابع

- C saire, Aim. 2001. *Discourse on Colonialism*. Translated by Joan Pinkham. New York: Monthly Review.
- Fanon, Franz. 2004. *Wretched of the Earth*. Translated by Richard Philcox. New York: Grove Press.
- Fanon, Franz. 2008. *Skin, White Masks*. Translated by Richard Philcox. New York: Grove Press.
- Freire, Paulo. 1993. *Pedagogy of the Oppressed*. Translated by Myra Bergman Ramos. New York: Continuum.
- Hegel, G. W. F. 1997. *Phenomenology of Spiri*. Translated by A. V. Miller. New York: Oxford.
- Hill Collins, Patricia. 2000. *Black Feminist Thought: Knowledge, Consciousness, and the Politics of Empowerment*, 2nd ed. New York: Routledge.
- Lukács, Georg. 1971. *History and Class Consciousness: Studies in Marxist Dialectics*. Translated by Rodney Livingstone. Cambridge, MA: MIT Press.
- Marx, Karl. 1978 "Theses on Feuerbach." In *The Marx-Engels Reader*, edited by Robert C. Tucker, 2nd ed. New York: W. W. Norton.
- Rancière, Jacques. 1991. *The Ignorant Schoolmaster: Five Lessons in Intellectual Emancipation*. Translated by Kristin Ross. Stanford: Stanford University Press.
- Rancière, Jacques. 2003. *The Philosopher and His Poor*. Translated by John Drury, Corinne Oster, and Andrew Parker. Durham: Duke University Press.
- Sartre, Jean-Paul. 1963. *Search for a Method*. Translated by Hazel E. Barnes. New York: Knopf.